

بلا تکلیفی و هرج و مرجی که در ایران بود عده‌ای را به فکر انداخت که این وضع قابل ادامه نیست و باید کاری کرد، اما از نظر من هیچ کدام از گزارش‌ها موثق نیست که انگلستان چند کودتای موازی را پیش برده باشد. تصور من این نیست.

■ **محبوبی: جناب تفرشی بحث اختلاف نظر بین وزارتخانه‌های انگلستان جمع نشد. سندی آورده‌ام که در آن وزیر امور هندوستان با رجاع به تلگراف مورخ ۲ ژانویه ۱۹۲۱ مطرح می‌کند که به سرپرسی کاکس حالت سردرگمی و گیجی دست داده است: از یک طرف از وزارت امور هندوستان دستوراتی را دریافت می‌کند و از طرف دیگر ژنرال هالدین از وزارت جنگ دستورات متناقضی را دریافت می‌کند. این مربوط به جلسه کابینه به تاریخ ۴ ژانویه سال ۱۹۲۱ است، یعنی حدود یک ماه قبل از کودتا. یعنی اختلاف نظرها حتی تا کابینه هم رسیده بود و اختلاف نظر بین چرچیل، لرد کرزن و ادوین مونتگیو هم مشاهده می‌شود.**

تفرشی: چند سال پیش کتابی [۴] درباره زندگینامه سرپرسی کاکس چاپ شد. او در تاریخ دیپلماسی و نظامی بریتانیا هم دیپلمات و هم ژنرال و خط واسط بین دیپلماسی و نظامی‌گری بود. در تاریخ استعمار بریتانیا اکثراً یا نظامی سراغ داریم یا دیپلمات، البته نمونه‌های درخشان قبلی هم داشتیم. مثلاً در آغاز قرن نوزدهم سر جان ملکم را داریم که در ایران او را با سفرنامه‌اش می‌شناسیم، ولی در واقع معمار استعمار نوین بریتانیا در هند است و او بود که هند را به این سمت برد که تحت سیطره کامل بریتانیا قرار بگیرد.

تفاوت کاکس با دیگران این است که اولاً همزمان با وزارت امور خارجه و وزارت جنگ ارتباط کامل داشت و از آنها دستور می‌گرفت و ضمناً با وزارت مستعمرات و نایب‌السلطنه هند هم ارتباط داشت. ثانیاً در یک برهه تاریخی در حول و حوش کودتا همزمان وزیرمختار بریتانیا در ایران و رئیس دولت قیمومیت و نماینده انگلیس در عراق بود که به او یک هویت ویژه می‌دهد. البته او در عراق تنها نبود و دو بازوی دیگر هم داشت که اتفاقاً آنها هم سابقه کار در ایران داشتند؛ یعنی خانم گرتروید بل - که اشاره شد- و بعد هم آرنولد ویلسون که او هم نظامی و هم سیاستمدار و بنیانگذار پلیس جنوب است و ده‌ها کتاب درباره ایران نوشته که بعضی از آنها چندین بار به فارسی ترجمه شده و خیلی‌هایش ترجمه نشده است. ویلسون همچنین نماینده پارلمان بود و در کمیسیون پارلمانی حضور داشت. در ارتش هم نفوذ داشت و سرهنگ بود و به مقام ژنرالی هم نرسید. سیر بود و در سن پنجاه و چند سالگی خلبان شد. در جنگ جهانی دوم پارلمان را رها کرد و کمک خلبان شد و در راه اهداف بریتانیا کشته شد.

سرپرسی کاکس از موضع بالاتری در کودتا دخالت داشت. منتھی، در پاسخ به سؤال شما عرض می‌کنم که نکته مهمش این است که مواضعش با مواضع کرزن یکی نبود و به همین دلیل، کرزن حرکت عجیبی می‌کند و یک دیپلمات شورشی و یاغی به نام هرمان نورمن را به تهران می‌فرستد که از روز اول با وزارت امور خارجه دعوا داشت و وقتی هم که از ایران رفت از وزارت امور خارجه بیرونش کردند و در وزارت امور خارجه نماند. در تاریخ روابط ایران و بریتانیا دیگر اسمی از نورمن نمی‌بینید.

■ **محبوبی: شاید عزل نورمن به خاطر ارتباطش با روس‌ها در ایران بود؟**

تفرشی: این یکی از صدها دلیل است. وقتی مکاتبات او با کرزن را می‌خوانید به قول امروزی‌ها اره می‌دادند و تیشه می‌گرفتند؛ یعنی هیچ تعاملی وجود نداشت. این آدم کوتوله که از ابتدا برای دک کردن آدم قدری مثل سرپرسی کاکس آمده بود حالا خودش شر و عامل اصلی دعوا شده بود. اینکه با روس‌ها و دیگران ارتباط داشت، ضمن اینکه همگی درست است ولی تنها دلیل نیست. گفته می‌شود خودسرانه از کودتا حمایت کرد ولی این درست نیست. واقعیت این است که خودسرانه نبود، بلکه با حمایت جناح‌های ضد کرزن در دولت و حکومت بریتانیا این کار را کرد. به تنهایی این کار را نکرد.

■ **محبوبی: آنچه که مشهور به جناح صهیونیستی است.**

تفرشی: بله، جناح صهیونیستی یا جناح وابسته به دربار صهیونیستی و به عبارت دقیق‌تر جناح صهیونیست‌زده در بریتانیا بود. بنابراین اولاً این که سرپرسی کاکس در مورد ایران با لرد کرزن اختلاف نظر دارد و با او کنار نمی‌آید کاملاً درست است. چون خودش مقام بسیار بزرگی بود و چه در هند، چه در عراق و چه در ایران کمتر از کرزن نبود.

دوم اینکه جایگزینی هرمان نورمن با کاکس هم سیاست نادرستی برای بریتانیاست. البته تصور ما در ایران این است که انگلیسی‌ها همیشه همه کارها را درست انجام می‌دهند و هیچ اشتباهی نمی‌کنند و همه مسائلشان را از صد سال قبل پیش‌بینی می‌کنند که این تصویری واهی است. آنها هم اشتباهات احمقانه زیادی می‌کنند و در سیاست گاف‌های بزرگ دارند؛ کما اینکه در دوران ملی شدن صنعت نفت هم خانم لمبتون با همه بزرگی، زیرکی و درایتش در مورد ایران پیشنهاد می‌کند آدمی به نام پروفیسور رابرت زینر را به‌عنوان مستشار شهری به تهران بفرستند. این پروفیسور الواط و عیاش بود. استاد بزرگ هندشناسی در آکسفورد بود، ولی در ایران الواط و عیاش بود و سیاست بریتانیا در ایران را به باد می‌داد. بنابراین اینکه انگلیسی‌ها همه کارها را دقیق انجام می‌دهند و سیاستشان را در ایران کامل و دقیق پیش می‌برند هم یک تصور استعمارزده است.

■ **محبوبی: یکی از وقایع مهم سال‌های اول پس از کودتا، برخورد رضاخان با شیخ خزعل است. بعضی از تاریخ‌نگاران می‌گویند شیخ خزعل با انگلستان اختلاف نظر پیدا کرد و علتش هم این بود که می‌گفت چرا مرا که عرب محسوب می‌شوم برای حکومت عراق انتخاب نمی‌کنید و پسر شریف مکه را پادشاه عراق می‌کنید. این دسته از مورخان می‌گویند این قضیه رابطه بین او و انگلستان را به کدورت کشاند. نظر شما چیست؟**

تفرشی: درباره کدورت خزعل باید به نکته‌ای اشاره کنم. این که ما یک آدم هیولا به اسم شیخ خزعل داریم که صبح به صبح بلند می‌شد و به پرچم بریتانیا تعظیم می‌کرد و هر آنچه دولت بریتانیا می‌گفت انجام می‌داد، نگاه نادرستی است؛ ولی در اینکه آدم باهوشی بود و نزدیک‌ترین افراد خانواده خودش را برای رسیدن به قدرت فدا کرد و بسیار بلندپرواز و جاه‌طلب بود، تردیدی نیست. او چه در سطح کلان و چه به‌صورت مأمور محلی با انگلستان مناسبات خیلی خوبی داشت، ولی این‌طور نبود که مطلقاً با انگلستان تضاد منافع نداشته باشد.

موردی که اشاره کردید کاملاً درست است. در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول، تصمیم گرفته می‌شود به اختلافات تاریخی در منطقه حجاز و نجد پایان داده شود و حکومت به دست وهابی‌های آل سعود بیفتد و فرزندان شریف مکه، فیصل و برادرش عبدالله را به مناطق بین‌النهرین کوچ بدهند. در مورد تأسیس عراق جدید اشاره کردم که خانم گرتروید بل نقش اصلی و اول داشت و چند هزار برگ سند در آرشو شخصی او باقی مانده و الان به آرشو دانشگاه نیوکاسل منتقل شده و همین‌طور اسناد دیگرش که دولتی است و در آرشو و کتابخانه ملی بریتانیا و همین‌طور مؤسسه سلطنتی جغرافیایی در لندن نگهداری می‌شود. در اسناد دیدم که اختلاف نظر جدی در مورد اینکه چه کسی پادشاه عراق شود، وجود داشت. اگر انگلستان می‌خواست پادشاهی عراق را به شکل دموکراتیک انجام بدهد، حکومت باید به شیعیان می‌رسید و موجب نفوذ بیشتر علما می‌شد، ولی گرتروید بل با توجه به شناختی که از مسأله استعمار بریتانیا و نفوذ در عراق داشت، زیربار نرفت. بنابراین سعی کرد بیشتر افرادی را در اطراف خود جمع کند که اعراب عثمانی‌زده باشند، ولی قدرت و حکومت را به دست آنها ندهد.

گرتروید بل در مورد حکومت در عراق و تأسیس دولت عراق دو تصمیم کلیدی گرفت. یک تصمیمش برای ایران بد نبود، ولی تصمیم دومش برای ایران بد بود. تصمیم اولش که برای ایران بد نبود، این بود که مسلمان و باپافشاری، مخالف تأسیس هر نوع حکومت کرد در منطقه بود و گفت حکومت کرد به خاطر دشمنی ایران، ترکیه، عراق و سوریه، الی‌الابد کانون فتنه و زلزله است و اینها چون خودشان هم با هم خوب نیستند در درازمدت هیچ سودی برای بریتانیا ندارند. البته در کوتاه‌مدت متحد بریتانیا بودند، ولی در درازمدت مدام باعث دردسر می‌شوند.

تصمیم دوم او این بود که در نامه‌هایش آشکارا می‌نویسد حکومت عراق به هیچ‌وجه نباید به دست شیعیان و روحانیون بیفتد و بر این موضوع اصرار داشت. به همین دلیل شیخ خزعل ایرانی و شیعه که کاندیدای اصلی حکومت در عراق بود کنار گذاشته شد. این مسأله زخم و کینه عمیقی در خزعل ایجاد کرد. کما اینکه در آستانه گسترش نفوذ و قدرت حکومت مرکزی در خوزستان به دست سردارسیه، ملاقاتی بین کنسول بریتانیا با شیخ خزعل در اهواز صورت گرفت.

در این ملاقات گله‌گزاری مسأله عراق مطرح می‌شود، ولی به نظر می‌رسد شیخ خزعل کم‌کم دارد با موضوع راه می‌آید و مثل سابق چندان زخم‌خورده و آزرده خاطر نیست. انگلیسی‌ها هم از این بابت خیلی خوشحال می‌شوند. ضمناً در جریان دستگیری و تسلیم خزعل تمام عملیات لحظه به لحظه با نظارت و آگاهی سرپرسی لورن صورت می‌گیرد؛ یعنی تمام کارهایی که رضاخان و ارتش او در خوزستان با خزعل می‌کنند با تأیید و نظر بریتانیا بود. لورن، بعد از اینکه قبول می‌کند که این کار انجام شود، تنها نظر می‌دهد که احترام شیخ خزعل به‌عنوان یک متحد قدیمی بریتانیا نگه داشته شود و در تهران در جایی تحت‌الحفظ باشد. این کار هم صورت می‌گیرد البته تا کوتاه‌مدت این کار انجام می‌شود و بعد از قرارداد نفت شرایط عوض می‌شود.

نکته بعدی این است که در نظر عوامی که تاریخ می‌خوانند، جایی به نام خوزستان وجود داشت که تحت‌الحمایه بود و شیخ خزعل در آنجا حاکم بود و گوش او را می‌گیرند و او را از خوزستان به تهران می‌برند و آنجا ملک طلق ایران می‌شود. در اسناد انگلیس می‌بینیم نه تنها در آن موقع، بلکه حداقل تا شهریور سال ۱۳۲۰ دولت و ارتش ایران کمترین نفوذ مستقل از بریتانیا، در خوزستان بویژه در مناطق نفتی نداشتند و کل آن مناطق همچنان در کنترل بریتانیا بود. حتی در جنگ جهانی دوم که طرح اشغال ایران مطرح می‌شود، یکی از بحث‌های بریتانیا این است که ما می‌توانیم تمام مناطقی را که در اختیار داریم، منفجر کنیم. اصلاً چیزی به نام دولت و ارتش ایران برای تصمیم‌گیری وجود ندارند و آن مناطق تماماً تحت سیطره دولت بریتانیا و شرکت نفت انگلیس و ایران است.

■ **محبوبی: یکی از موضوعاتی که درباره روابط رضاخان و بریتانیا مطرح می‌شود، فسخ یکجانبه قرارداد داری و ماجرای قرارداد نفت ۱۹۳۳ است. گروهی از نویسندگان این اقدام رضاخان را ضدیت او با بریتانیا دانسته‌اند. نظر شما در این باره چیست؟**

تفرشی: در مورد قرارداد ۱۹۳۳ مطالب زیادی نوشته و گفته شده است. مفصل‌ترین آنها مطالبی است که در کتاب سه‌جلدی تاریخ رسمی شرکت BP ذکر شده که جلد اول آن را رونالد فریه [۵] و جلد دوم آن را جیمز بمبرگ [۶] نوشته‌اند. هیچ‌کدام از اینها به فارسی ترجمه نشده‌است. ولی غیر از اینها، طرفداران سیاست‌های بریتانیا در ایران مثل مصطفی فاتح و منتقدانش نظیر دکتر موحد و دیگران مفصل نوشته‌اند. معتقد نیستم قرارداد ۱۹۳۳ و در واقع مناقشه نفتی ایران و بریتانیا در آن دوره مورد علاقه بریتانیا بوده باشد. اسناد بریتانیایی می‌گویند علاقه‌ای به این موضوع وجود نداشت و بریتانیایی‌ها از کاری که رضاشاه کرد خوششان نیامد.

در وهله اول کسی که بیشترین نقش را برای تمدید قرارداد داری داشت تیمورتاش بود. تیمورتاش دو سیاست داشت: یکی سیاست ضد نفتی انگلیسی‌ها در سطح بین‌المللی، به سطح داخلی‌اش کاری نداریم؛ و دیگری سیاست ضد انگلیسی در خلیج فارس. البته اینها مغایرتی با خودکامگی، زنجارگی و بی‌رحمی تیمورتاش ندارد و ویژگی‌های منفی شخصیتی او به‌جای خود محفوظ است، ولی در عرصه بین‌المللی انگلیسی‌ها از او به‌شدت متنفر بودند. به همین دلیل هم حذف تیمورتاش در مسائل نفت و خلیج فارس بسیار به ضرر ایران تمام شد.

بودجه دولت ایران در آن موقع به‌شدت دچار مشکل شده بود و کشور نیاز به درآمد بیشتر داشت و آن ۱۶ درصد نفت دیگر جواب نمی‌داد، بویژه که ایران تجربه جنگ جهانی اول را هم داشت و حالا درآمدش کمتر از آن دوره هم شده بود و دوست نداشت در اثر بروز یک جنگ جدید - در دوران بین دو جنگ جهانی بودیم- تکرار شود. تغییرات سیاسی، اجتماعی و نظامی رضاشاه هم نیازمند بودجه بود و همین‌طور توسعه‌هایی که داشت انجام می‌داد. بنابراین تیمورتاش فکر می‌کرد حالا که وضعیت تثبیت شده و ایران مناسبات راهبردی با بریتانیا دارد، می‌تواند گروکشی و قرارداد جدیدی را امضا کند.

بریتانیا علاقه‌مند به موضوع مذاکره بر سر نفت نبود و کشمکش بسیار جدی وجود داشت. تلاش‌های بین‌المللی حقوقی ایران، ، برخلاف دوره مصدق، بسیار ضعیف و ناکارآمد بود و ایران نتوانست در عرصه بین‌المللی از حق خودش دفاع کند. بنابراین قراردادی که به ایران تحمیل شد، حالا یا خواسته یا به زور لرد جان کدمن که می‌گویند رضاشاه را تهدید کرد که ناوهای بریتانیا به خلیج فارس